

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

يمكن أن يقال: إنَّ حسن المؤاخذه والعقوبة إنّما يكون من تبعه بُعداً عن سيّده، بتجرّبه عليه، كما كان من تبعته بالعصيان في صورة المصادفة،

اشکال تسلسل

بعد از آنکه فرمودند ملاک فعل متجرّبه تغییر پیدا نمی‌کند، تجرّی سبب نمی‌شود که در فعل متجرّبه از نظر مصلحت و مفسده تغییر بوجد آید و بنابراین خود فعل متجرّبه عنوان حرام را هم پیدا نمی‌کند و از طرفی فرمودند قطع بعنوان اینکه یک امر مقفول عنه است مورد توجه واقع نمی‌شود، بنابراین یک عنوان غیر اختیاری می‌شود. اشکال مستشکل این بود که پس به چه ملاکی شما می‌گویید متجرّی استحقاق عقاب دارد، قطع امری غیر اختیاری است. فعل متجرّبه را هم نپذیرفتید. پس به چه ملاکی متجرّی استحقاق عقاب دارد؟

مرحوم آخوند فرمودند استحقاق عقاب بخاطر قصد و عزم بر مخالفت با مولا و عصیان مولا است، مستشکل اشکالش را ادامه می‌دهد و می‌گوید همانطور که اختیار امری اختیاری نیست و اراده هم امری اختیاری نیست، مقدمات اراده نیز امری ارادی نیست چون مستلزم تسلسل است.

بنابراین قصد و عزم بر مخالفت از مقدمات اراده است و چون مقدمات اراده متعلق اراده قرار نمی‌گیرد امر غیر اختیاری می‌شود پس استحقاق عقاب بر مقدمات اراده هم محال است.

جواب

مرحوم آخوند از این اشکال دو جواب می‌دهد. جواب اول که دیروز خواندیم فرمودند بعضی از مقدمات اراده را وقتی تأمل می‌کنیم بالوجدان می‌بینیم که امری اختیاری است، قصد و عزم بر انجام فعلی که مقدمه‌ی سوم اراده است، وقتی تأمل می‌کنیم می‌بینیم امری ارادی است و توضیح آن را عرض کردیم.

جواب دوم می‌فرمایند: حسن عقوبت و استحقاق عقوبت، یک ریشه‌ی ذاتی دارد و اگر اثبات کردیم که یک ریشه‌ی ذاتی دارد این قانون منطقی که از «ذاتی لایعلل»، ذاتی علت بردار نیست، این قانون جاری می‌شود. توضیح جواب دوم که این جواب دوم نتیجه‌ای دارد که نتیجه آن با اصول مذهب امامیه سازگاری ندارد و بعضی نقل کرده‌اند مرحوم آخوند بعد از اینکه این قسمت

کفایه چاپ شد، بسیار متأثر بوده‌اند و فرموده بودند که من این را روی بعضی از مذاق‌ها و مبانی فلسفی بیان کرده‌ام و الا روی مبانی اعتقادی ما این جواب مرضی خود مرحوم آخوند هم نیست. ما جواب ایشان را بیان می‌کنیم و اشکال این جواب را نیز عرض می‌کنیم، چون مسأله، مسأله‌ی مهمی است.

می‌فرمایند استحقاق عقاب به نظر ما یک ریشه‌ی ذاتی دارد، کسی مستحق عقاب است، بُعد عن المولا پیدا می‌کند، چه کسی بُعد از مولا پیدا می‌کند و به سبب تجری یا به سبب معصیت، تفاوتی نمی‌کند، عصیان و تجری هر دو مشترک‌اند در اینکه انسان را از خداوند دور می‌کنند. پس منشأ استحقاق عقوبت بُعد عن الله است، منشأ بُعد از خداوند تجری است. منشأ تجری خبث باطن است. منشأ آن سوء سریره و باطن انسان است. و خبث باطن و سوء سریره یک امر ذاتی است. ذات انسان که این خبث و سوء سریره را دارد. این امر ذاتی انسان را به تجری می‌کشاند، تجری انسان را از خداوند دور می‌کند و دوری از الله انسان را مستحق عذاب و عقاب می‌کند. خبث سریره نیز یک امر ذاتی است. حال که امر ذاتی شد، قانون کلی داریم «الذاتی لا یعلل»، ذاتیات یک ماهیتی ضروری الثبوت برای ماهیت است. انسان حیوانیت ذاتی‌اش است، ناطقیّت هم ذاتی او است. ذاتیات قابلیت جعل استقلالی نیست به این صورت که شارع و خالق متعال اول انسان را خلق کند و بعد به یک جعل دوم و جعل ثانوی و استقلالی حیوانیت و ناطقیّت را به او بدهد، ذاتیات قابلیت جعل را ندارند. وقتی قابلیت جعل را نداشته باشند، ضروری الثبوت برای ذات می‌شوند. دیگر سوال از اینکه «لَمْ یَکُنْ الْإِنْسَانُ حَیْواناً؟» غلط است، «لَمْ یَکُنْ الْإِنْسَانُ ناطقاً؟» غلط است. انسان وقتی موجود شد حیوانیت و ناطقیّت با آن موجود شده است، جعل دومی قابلیت ندارد تا بگوییم جاعلی می‌خواهد، آن جاعل چرا و به چه علت سبب شد که این حیوانیت یا ناطقیّت برای انسان قرار دهد؟ این قاعده را در منطق مفصل خوانده‌ایم و در فلسفه هم زیاد از این قاعده استفاده می‌کنند. «ذاتی الشیء لم یکن معللاً». تعبیر مرحوم حاجی در منطق منظومه چنین است، «ذاتی علت بردار نیست». ما هم گفتیم علت استحقاق عقاب خبث سریره است، خبث سریره هم ذاتی است و ذاتی هم علت نمی‌خواهد. نمی‌توانیم بگوییم چرا این انسان خبث سریره دارد، این در ذات او وجود دارد. پس تا اینجا مرحوم آخوند مسأله‌ی استحقاق عقاب را به یک امر ذاتی برمی‌گرداند و می‌فرمایند دیگر سوال از اینکه چرا کافر کفر را اختیار کرد غلط است، به خبث ذات او و به خبث سریره‌ی او برمی‌گردد. چرا مؤمن ایمان را اختیار کرد؟ آن هم غلط است چون به ذات و ذات او حسنة طیبة و طینت بر می‌گردد، مؤمن کسی است که ذات و طینت او خوب است و لذا ایمان را اختیار کرده و کافر هم ذات و سریره‌اش خبیث است و خبث دارد لذا کفر را اختیار کرده است.

اشکال

اگر مسأله ایمان و کفر به ذات انسان برگشت کند، ذات یک انسان او را به کفر و یا به ایمان کشانده است، پس چه فایده‌ای در بعث و انزال رسل و در بعث کتب وجود دارد. خداوند نیازی نبود این همه پیامبر ارسال کند، نیازی به وجود این کتاب آسمانی نبوده است.

جواب

مرحوم آخوند جواب می‌فرمایند این ارسال رسل و انزال کتب دو فایده دارد فایده اول برای کسانی است که خوش طینت هستند، وقتی کتب آسمانی و ارسال رسل شد می‌تواند نفس خود را تکمیل کند و ارتقاء معنی برای خود بوجود آورد. اینها چراغی برای تکامل نفسانی و تذکر او هستند.

فایده دوم برای کسانی است که خبث طینت دارند، برای آنها ارسال رسل و انزال کتب بعنوان اتمام حجت است، از باب اینکه آنها روز قیامت به خداوند نگویند چرا کسی را نفرستادی و راه صحیح از غیر صحیح را به ما نشان ندادی. این تمام بیان مرحوم

تطبیق عبارت

«يمكن أن يقال» جواب دوم است «مضافاً» جواب اول بود. «إنَّ حسن المؤاخذه والعقوبة»، حسن مؤاخذه و عقوبت «إنَّما يكون من تبعه بُعد عن سيده»، از تبعات و آثار بعد از خداوند است، چون از خداوند بُعد پیدا کرده استحقاق عقوبت دارد، حال می‌گوییم چرا بُعد پیدا کرده، «بتجربه عليه»، علت بُعد او از خداوند تجرّی بر خداوند است. به تجرّی این عبد «عليه» یعنی علی المولا، «كما كان من تبعته بالعصيان»، همانطور که عصیان اثرش بُعد از خداوند است، عرض کردیم قبلاً فرق بین عصیان و تجرّی چیست؟ عصیان در جایی است که انسان معصیت خدا را می‌کند و مطابق با واقع است یعنی یقین پیدا کرده این شرب خمر است و مخالفت می‌کند و می‌خورد و بعداً این مایع هم شرب خمر در می‌آید، تجرّی در جایی است که مایع شرب خمر در نمی‌آید.

در لابلای جواب حلی دوم مرحوم آخوند نقضی بر مستشکل وارد می‌کند و آن نقض این است، شما تجرّی را می‌گویید چرا منشأ استحقاق عقاب می‌شود، می‌فرماید آنچه که در باب معصیب موجب استحقاق عقاب است چیست؟ آیا نفس المخالفة موجب استحقاق عقاب است یا مخالفت عمدیه موجب استحقاق عقاب است؟ در جایی که کسی می‌داند این خمر است و واقعا هم خمر است و می‌خورد، این مخالفت با خداوند می‌کند؟ آیا صرف مخالفت موجب استحقاق عقاب است یا مخالفت با وصف تعدد، مخالفت عمدیه است؟ روشن است که شما می‌گویید مخالفت عمدیه موجب استحقاق عقاب است. در حالی که آنچه که اختیاری است نفس المخالفة است. عمدیت دیگر متعلق اختیار قرار نمی‌گیرد، چون یک قانونی است که در کفایه فرموده‌اند خود اراده یک امر ارادی نیست، «اراده لاتكون بالاختيار، الاختيار لا يكون بالاختيار»، شما هم الان می‌گوییم در باب معصیت مخالفت عمدیه سبب استحقاق عقاب می‌شود. مخالفت با وصف عمدی بودن آن است. در حالی که عمد یعنی اختیار کردم و خودم اینکار را انجام دادم. «اختيار لا يكون بالاختيار»، اختیار که امری اختیاری نیست. پس مرحوم آخوند می‌فرمایند شما در اینجا چه جوابی می‌دهید؟ اگر یک کسی معصیت خدا را می‌کند می‌گویید استحقاق عقاب دارد در اینجا هم مسأله غیراختیاری است. پس چه اشکالی دارد در تجرّی بگوییم استحقاق عقاب بر یک امر غیر اختیاری مترتب شود، اشکالی ندارد. پس این «كما كان من تبعه كان» یعنی كان بُعد عن المولا، من «تبعه» از تبعات‌اش «بالعصيان»، بُعد از مولا عرض می‌شود که از تبعات‌اش به سبب عصیان است در صورت مصادفة «في صورة المصادفة، فكما أنه يوجب البُعد عنه»، یعنی عن العصيان يوجب البُعد عن الله یا عن السيّد، «كذلك لا غرو»، یعنی لا أعجب، تعجّبی نیست، «في أن يوجب حسن العقوبة»، یعنی في أن يوجب تجرّی حسن عقوبت را، بگوییم تجرّی خودش موجب حسن عقوبت باشد. «فإنّه وإن لم يكن باختياره»، فإنّه یعنی فان التجري، تجرّی گرچه به اختیار خود متجری نیست، «إلا أنه بسوء سريرة وخبث باطنه»، علت تجرّی خبث باطن و سوء سریره است. پس تا اینجا این سلسله را دقت کنید استحقاق عقاب منشأ بُعد از خدا شد، بُعد از خدا علتش تجرّی شد، تجرّی علت خبث باطن و سوء سریره شد، آنگاه می‌فرمایند خبث باطن و سوء سریره این سوء سریره از کجا آمده است؟ «بحسب نقصانه»، نقصان متجری «واقتضاء استعداد»، اقتضاء استعداد متجری، «ذاتاً و إمكاناً»، ذاتا و امکانا در بعضی از نسخه‌ها دارد «وإمكانه»، ذاتا و امکانا یعنی نقصان و استعدادش ذاتی است. یعنی یک استعداد ناقص بالذات دارد. «امكاناً» یعنی به سبب اقتران با بعضی از امور استعدادش نقصان پیدا کرده است. پس ذاتا و امکانا اگر باشد، عبارت را دقت کنید. «بحسب نقصان متجری و اقتضاء استعداد»، که این ذاتا یعنی نقصان استعدادش ذاتا، و امکانا یعنی نقصان استعدادش امکانا، که ذاتا یعنی بذاته ناقص الاستعداد است، امکانا یعنی بحسب اقتران با بعضی از امور خارجه از ذات استعدادش نقصان پیدا کرده است. اگر «امكانه» باشد عطف به استعداد است. «بحسب نقصانه واستعداده و اقتضاء مكانه»، امکانه باشد دیگر نیاز به آن توضیح و تکلف هم نداریم، یعنی نقصان استعداد و نقصان امکان، «امكان» به معنای استعداد و قابلیت است.

«وإذا انتَه الأمرُ إليه»، یعنی الی ذاتی، وقتی مسأله منتهی به این ذاتی شد، «یرتفع الإشکال»، یعنی «وینقطع السؤال بـ «لَمْ»، دیگر نمی‌پرسیم چرا سوء سریره دارد؟ «فإنَّ الذَّاتِیَّاتِ ضروریَّ الثبوت للذات»، ذاتیات ضروری الثبوت است.

«وبذلك»، به همین ذاتی بودن، «أيضاً»، علاوه بر اینکه این سؤال دیگر نباید مطرح شود، «ینقطع السؤال عن أنه لَمْ اختار الکافر والعاصي الکفرَ والعصیان»، چرا کافر کفر را اختیار کرد و عاصی عصیان را؟ «و لَمْ اختار المطيعُ والمؤمن، الإطاعة والإیمان؟» چرا مطیع و مؤمن اطاعت و ایمان را اختیار کرد؟ مرحوم آخوند می‌فرماید ینقطع این سوال. چون «فإنَّه یساقُ السؤال»، مثل این سوال می‌ماند، یساق یعنی یساقی، با سوال از اینکه، «الحمار لَمْ یكون ناهقاً؟» بگوییم این حمار چرا ناهقیت دارد، «و الإنسان لَمْ یكون ناطقاً؟» عرض کردیم ذاتیات قابلیت جعل ندارد، نه جعل بسیط و نه جعل تألیفی، وقتی قابلیت جعل نداشت دیگر نوبت به علت نمی‌رسد تا بگوییم علت آن چیست؟ مثلاً می‌گوییم وجود برای ذات باری تعالی ضرورتی است. وقتی ضروری شد دیگر غلط است که بگوییم خداوند را چه کسی بوجود آورده است. اصلاً می‌گوییم وجود ذاتی خداوند است، ضروری برای خداوند است، وقتی ضروری شد دیگر نیازی به علت ندارد. «ذاتی الشيء لَمْ یکن معلاً»، این تعبیری است که مرحوم حاجی در منظومه دارد، «ذاتی یک شيء معلل نیست».

مرحوم آخوند دامنه‌ی جواب را توسعه می‌دهند و می‌فرمایند اصلاً اختلاف مردم در بهشتی و جهنمی بودن، اختلاف مردم در درجات بهشت و در درجات جهنم به حسن و قبح باطنی است. مراتب بهشت را تعبیر به درجات می‌کنند و مراتب جهنم؛ چون مراتب نزولی دارد تعبیر به درجات می‌کنند. ریشه‌ی این درجات و درجات به تفاوت در خبث باطنی و اینها است، «و بالجمله تفاوت أفراد الإنسان» در قرب به خدا و بعد از خدا این تفاوت «سببٌ لاختلافه» افراد انسان در استحقاق جنت و درجات جنت و استحقاق نار و درجات نار و موجب اختلاف است، مطلب دیگر اضافه می‌کنند، می‌فرمایند اینکه در قیامت بعضی مشمول شفاعت واقع می‌شوند و بعضی نمی‌شوند، بخاطر اختلاف در بُعد به خدا و قرب به خدا است و موجب تفاوت افراد در نیل شفاعت و عدم نیل به شفاعت، و تفاوت افراد «فی ذلك»، یعنی در قرب به خدا و بُعد از خدا، «بالآخرة»، یعنی برمی‌گردد به حسن سریره و سوء سریره، «یکون ذاتیاً»، و قاعده کلی «والذَّاتِیَّ لا یعلَّل»، ذاتی علت بردار نیست.

«إن قلت می‌گوییم اگر همه چیز ذاتی شد این کافر ذاتش او را به کفر کشانده، مؤمن ذاتش او را به ایمان کشانده، پس فرستادن پیامبران و انزال کتب برای چه بوده است؟ «إن قلت علی هذا»، بنابر ذاتی بودن، «فلا فائدة فی بَعثِ الرُّسل وإنزالِ الکتاب»، فایده‌ای در بعث رسل و انزال کتب، «والوعظ والإنذار»، و وعظ و انذار انبیاء نیست.

«قلت: ذلك»، یعنی بعث رسل و انزال کتب دو فایده مهم دارد. فایده اول، «لینتفع به»، انتفاع ببرد به این بعث، «من حسُنَت سریره وطابت طینته»، آن کسی که سریره‌ی او خوب است و طینت او پاک است. «لتکمل به نفسه»، تکمیل کند با بعث رسل نفس خود را، «و یخلص مع ربّه أنسه»، انس خودش را با خداوند خالص کند، یعنی بین خودش و خداوند اخلاصی بوجود آورد. (ما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ)، این شاهد اول، اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد ما هدایت نمی‌شدیم. قال الله تبارک وتعالی: «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ». پس معلوم می‌شود وظیفه پیامبر تذکر است. تا اینجا فایده اول را خواندیم، پس فایده اول برای کسی است که تابعه طینه. «و لیكون» فایده دوم است.

«و لیكون حجةً علی من ساءت سریره وخبثت طینته»، حجت باشد برای کسی که سریره‌اش بد است و طینت خبیثی دارد، «لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیِی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ»، برای کسی که هلاک شد و راه کفر را رفت بینه باشد و آن کسی هم که زنده شد و در راه سعادت وارد شد آن هم از روی بینه باشد، کیلا یكون للناس علی الله حجة، روز قیامت مردم در مقابل خداوند دلیلی نداشته باشند، «بل کان له حجةً بالغة»، برای خداوند حجت بالغه و کامله باشد.

نقد استاد بر مرحوم آخوند

این فرمایش مرحوم آخوند نتیجه‌اش جبری بودن است، اگر انسانی معصیت می‌کند از روی جبر است، اگر انسانی اطاعت می‌کند مجبور است. اگر انسان کافر است مجبور است و انسانی که مطیع و مؤمن است آن هم مجبور است. نتیجه فرمایش مرحوم آخوند اجبار و جبری بودن انسان است. در حالی که این مطابق با اصول امامیه نیست. در مذهب ما لا جبر و لا تفویض است.

نظیر همین مطلب را مرحوم آخوند در بحث طلب و اراده در جلد اول کفایه آورده‌اند. امام (قده) رساله‌ای دارند در طلب و اراده که رساله‌ی مفصلي است. در ضمن چند جلسه رساله‌ی طلب و اراده‌ی امام را به صورت مجمل بیان کردیم و مطالب مهم آن را آوردیم و خارج از بحث کفایه چند جلسه بحث کردیم و در آنجا مفصل بحث را بیان کردیم.

ولکن در اینجا سه مطلب را باید بعنوان ذکر مطرح کنیم و بعنوان ردّ مرحوم آخوند مطرح می‌کنیم.

مطلب اول

این اشکال از کجا شروع شد تا آخوند به این جواب منتهی شد؟

اشکال از جایی شروع شد که قطع در متجری یک امر غیر اختیاری است و بر امر غیر اختیاری عقاب امکان ندارد. در جای خودش ثابت کردند که قطع، مورد التفات انسان واقع می‌شود و قطع مانند نور است؛ همانطور که انسان با نور اشیاء را می‌بیند، در نور اول و بالذات آنچه می‌بینید نور و ثانیاً و بالعرض شیء را می‌بینید. وقتی قطع به یک شیء پیدا می‌کنید آنچه اولاً و بالذات متعلق اراده‌ی شما و اختیار شما قرار می‌گیرد قطع است، ثانیاً و بالعرض مقطوع به است. لذا از اول ما جلوی مرحوم آخوند را می‌گیریم. می‌گوییم نفرمایید قطع یک امری که توجه و التفاتی به آن نمی‌شود و یک امر غیر اختیاری است. نه، یک امری است که به تعبیر مرحوم نائینی (قده) التفات به آن بوجود می‌آید، نه التفات ناقص بلکه کمال التفات هم به آن بوجود می‌آید.

مطلب دوم

آنچه که در این قاعده‌ی از ذاتی لا یعلل است، مربوط به ذاتیاتی است که مربوط به یک ماهیتی باشد؛ مثل انسان ماهیتی دارد، ماهیت او حیوانیت و ناطقیت است. آنچه بعنوان جنس و فصل است یا بعنوان ذاتی یک شیء ای است قابل تعلیل نیست. نمی‌توانیم بگوییم «لَمْ یَکُنْ انسان حیواناً»، اما از ماهیت انسان که عبور کنیم به مرحله‌ی وجود انسان برسیم، سؤال از اینکه آیا سؤال از اینکه «لَمْ یَکُنْ الانسان موجوداً»، صحیح است یا باطل؟ شما می‌دانید در فلسفه هم هست که وجود برای انسان ضروری نیست. انسان ممکن الوجود است. شارع می‌توانست این ماهیت انسان را موجود کند و یا موجود نکند. انسان‌هایی که تاکنون موجود شدند و ماهیت‌هایی که تاکنون موجود نشده‌اند، پس اصل وجود انسان نیاز به علت دارد. حال که اصل وجود انسان نیاز به علت داشت. آنچه از لوازم وجودی انسان است آن نیاز به علت دارد. هر چیزی که لازم وجودی انسان است. از این بیان روشن می‌شود آنچه بعنوان عوارض وجود است. عوارض وجود یعنی بعد از اینکه این انسان موجود می‌شود، این موارد عارض او می‌شوند و نیاز به علت دارند.

مسأله‌ی حسن سریره بعد از این است که انسان موجود شود. انسانی که موجود نشد نمی‌توانیم بگوییم حسن سریره دارد یا ندارد، مسأله سوء سریره بعد از این است که انسان موجود شود. اگر گفتیم اصل وجود انسان نیاز به علت دارد آنچه از عوارض وجودی انسان است بطریق اولی نیاز به علت دارد. این نیز علت می‌خواهد، نمی‌توانیم بگوییم در ماهیت انسان این

حسن سریره وجود دارد. علاوه اگر بخواهد در ماهیت باشد می‌توانیم بگوییم این انسان در ماهیت‌اش حیوانیت هست و آن انسان در ماهیت‌اش حیوانیت نیست؟ چطور در بعضی از انسان‌ها حسن سریره و در بعضی از انسان‌ها سوء سریره است؟ بنابراین این اشکال و خلط مهمی است که مرحوم آخوند کرده‌اند. حسن سریره داخل در ماهیت انسان نیست تا نیاز به علت نداشته باشد. سوء سریره داخل در ماهیت نیست، بلکه از عوارض وجودی انسان است و همانطور که خود اصل وجود نیاز به علت دارد این عوارض وجودی هم به طریق اولی نیاز به علت دارد.

مطلب سوم

مرحوم آخوند فرمودند همانطور که اراده اختیاری نیست مبادی اراده هم اختیاری نیست و اشکال از اینجا شروع شد. مرحوم آخوند خواستند بگویند حالا که اراده اختیاری نیست مبادی آن هم اختیاری نیست، شروع کردند به جواب دادن و این جواب منتهی شد به اینکه بگویند پس استحقاق عقاب ریشه ذاتی دارد. این بحث یک بحث بسیار مهم و مشکل فلسفی است که آیا اراده با وجود اینکه از امور حادثه است یک امر اختیاری است یا غیر اختیاری؟ بعضی از اعظم فلسفه قائل شده‌اند که غیر اختیاری است، به بعضی از ظواهر آیات قرآن (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) استدلال کرده‌اند؛ اما در مقابل بعضی از اعظم حکما گفته اراده، ارادی است اما اینکه می‌گوییم اراده، ارادی است، این اراده دوم به معنای شوق مآکد نیست، بلکه به این معنا است که خداوند این روحی که برای انسان قرار داده است یک رشحه‌ای و گوشه‌ای از خلاقیت خودش را هم به انسان افاضه فرموده است، خداوند همانطور که شیء ای را اراده می‌کند. (إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) وقتی خداوند اراده می‌کند آن اراده به این معناست که شیئی خلق می‌شود. این قدرت خلاقیت را هم در یک محدوده‌ی ضعیفی خدا به انسان عنایت کرده است «الانسان يقدر الا خلق الارادة». می‌تواند در درون خودش خلق کند می‌تواند اراده کند یعنی اراده را در درون خودش خلق کند و می‌تواند اراده نکند. اینکه ما می‌گوییم اراده، ارادی نیست، یعنی به یک اراده‌ی دوم به معنای شوق مآکد نیست، اما اراده، ارادی است چون مخلوق خود انسان است، نفس انسان قدرت دارد اراده را خلق کند. حالا خلق می‌کند اراده بر فعل را یا اراده بر ترک را خلق می‌کند.

اگر به این سه مطلب توجه کنیم دیگر این اشکالات و فرمایشات مرحوم آخوند پیش نمی‌آید.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ